



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۲/۰۸



سیدهاشم سدید

## برخی ابهامات را باید با استفاده از عقل و منطق حل کرد!

### بخش سوم و آخر

۱۱- قاعدتاً بعد از یک سلسله گپ ها و بعد از بخش دوم این نوشته نباید دنبال بحث با آقای هاشمیان گرفته می شد - دلیل تأخیر در نوشتن بخش سوم هم همین بود؛ اما چه کنم که نوشته ناتمام مانده بود و من قول داده بودم که تمامش کنم؛ ابهاماتی باقی بود که باید توضیح می شد؛ مانند این گفته آقای هاشمیان:

«موصوف غلطی های سابق خود را تکرار کرده، این بار ترکیب (گاه) را با اصرار (اسم) و هم آن را (پساوند) خوانده و بطور مشخص از من می پرسد که...»

این سخن در مورد پساوند صدق نمی کند، زیرا از گذشته های دور من گاه را در ترکیب دیدگاه، دانشگاه، زایشگاه و امثالهم به عنوان پساوند معرفی کرده ام، چون این کلمه علاوه بر اسم پساوند نیز است. ادعای آقای هاشمیان که من در نوشته ۱۰ جنوری خود برای اولین بار کلمه گاه را پساوند خوانده ام نوعی بی مبالاتی در خواندن، عدم احترام به اصل گفت و گوی سالم و با تمام کالا به چشم درآمدن است.

در مورد اسم، اما گفته وی درست است. من برای اولین بار در مقاله ۱۰ جنوری خود - "تأملاتی درباب پوهنتون و دانشگاه و باور به وجود تمایز میان آن ها" - گاه را به مثابه اسم معرفی نموده ام. قبل از آن چنین سخنی را من اصلاً و در هیچ جا و هیچ موردی مطرح نکرده ام. به بخشی از مقاله یاد شده توجه کنید:

«"گاه" را، که از نظر دستور زبان اسم است و در بسا موارد در زبان دری/فارسی از آن به مثابه پساوند و برای ساختن یا ترکیب اسم از اسم کار گرفته می شود، تنها "وقت"، "زمان"، "عصر" و "دوره" یا "دوران" معنی کردن، صرف برای اینکه اعتقادات و باورهای خصمانه قومی - سیاسی خود را در باره کلمه "دانشگاه" به کرسی بنشانیم، یا سودا و علاقه شدید و در حد افراط گری خود در زبانخواهی را ارضاء کنیم و سبب ارضاع به افراطی گری بیشتر سائر افراط گرایان و شوونیست های فرهنگی شویم، نمی توانیم چیزی غیر از تعلق قوی و غیراصولی به ناسیونالیسم قومی - زبانی بسیار تنگ نظرانه، کار غیرمحققانه و عملی از درون دیدن، بنامیم.

چنین کار یا تلاشی، نه پایه علمی دارد، و نه مقرون به تحقیق می باشد. به این دلیل که در آن پارادیم فکری - فرهنگی - علمی لازم و دیالکتیک فهم دقیق و تبیین کامل و همه جانبه معانی مختلف آن مقفود است. در پارادیم فکری - فرهنگی - علمی لازم، و دیالکتیک فهم دقیق کلمه یا سخن، همینطور در تبیین آن ها، چیزی که واجب و حتمی ست، بیان و تفسیر تمام جهات محمول و مبحث یا معانی یک کلمه یا یک سخن است.»

به گمان من ایشان مطالب و معانی را که در دو بند بالا مستتر است نتوانسته اند به درستی درک کنند. منظور من از سطر آخر بند دوم، به خصوص استعمال کلمه "تنها" که در جمله بالا معنی "فقط" را داراست، این است که باید تمام معانی گاه را، علاوه بر معانی عصر و زمان و وقت و دوره یا دوران، مانند معنی جا و مکان و محل و...؛ همچنان این که گاه بیشتر به شکل پساوند در زبان به کار می‌رود، هرچند اسم است، مد نظر گرفت.

اگر نوشته های قدیمی تر من به خاطر شان باشند، خواهند دید که در نوشته های من، از زمان های بسیار دور، جایی که من از گاه یاد نموده ام، این کلمه را پساوند معرفی کرده ام!

۱۲- نوشته می کنند: «ترکیب گاه را هم (اسم مکان) و هم به معنی (عصر، زمان) به حیث (اسم زمان) معرفی کرده بود.»

اولتر از همه باید گفته شود که گاه کلمه ساده و بسیط است نه مرکب. عین اشتباه را در سطر ۲۳ صفحه اول مقاله تان هم نموده اند؛ جایی که نوشته می کنند: «ترکیب (گاه) در دستور زبان دری به حیث (اسم) شناخته نشده است.» شکی نیست که گاه، در عین بسیط بودن خود، اگر سر زوری کنیم و پشت قواعد نگریم، قابل تجزیه است، ولی این کار را قاعدتاً اجازه نداریم بکنیم، زیرا تنها یکی از دو جزء آن که دارای معنی مستقل می باشد، بعد از تجزیه معنی مستقل خود را حفظ می کند. جزء دیگر آن که تنها صداست، بعد از جدا شدن از اصل خود هیچ معنی ندارد. از گاه، اگر آن را تجزیه کنیم، تنها "آه" داری معنی باقی می ماند که جزء اصوات، مانند "هان" و "وه" و "هین" و "زه" و ... است و اصوات هم در زبان دری جزء کلمات نه گانه در دستور زبان می باشند، چرا که در زبان چیزی بی معنی وجود ندارد که جزء کلمات نه گانه در دستور زبان باشد، غیر از آواها! بخش دیگر آن، یعنی حرف "گ"، بعد از تجزیه هیچ معنی را افاده نمی کند.

شاید مقصد شان، وقتی ترکیب گاه را نوشته می کردند، ترکیب "دانشگاه" بوده باشد که از کلمات دانش + گاه تشکیل یا ترکیب شده است. (اگر منظور این باشد، اول) کلمه گاه با ترکیب دانشگاه متفاوت است. اولی به قول عموم پسوندد است، درحالی که دومی اسم مرکب و اسم مکان می باشد! دانشگاه مانند گاه نیست، زیرا بعد از تجزیه هر دو جزء آن همان معنی را که در صورت مستقل خود داشته اند، نگه می دارند - خلاف گاه؛ دوم) آقای هاشمیان باید سخنان شان را به شکلی بیان کنند که علاوه بر عام فهم بودن، توجه پذیر نیز باشند؛ سوم) بلی؛ باز هم می گویم که دانشگاه اسم مرکب و اسم مکان است که از دو اسم تشکیل شده است؛ با تمام قوت! همین طور شامگاه و سحرگاه و صبحگاه نیز هر یک اسم مرکب هستند، که می توانند به مثابه قید زمان نیز شناخته شوند و از دو اسم ترکیب شده اند!

شما که زبان شناسی خوانده اید، حتماً می دانید که زبان پیچیدگی های خاص و عجیبی دارد و می دانید که یکی از زیر مجموعه های زبان شناسی معناشناسی می باشد و در روشنی این مبحث از زبان شناسی می دانید که در بسا موارد معنی های صعب الوصولی در بطن کلمات و در پس کاربرد آن ها نهفته است که معانی آن ها را باید از شکافتن کلمات (کار معناشناسی معلوم کردن رابطه کلمه با معنی آن است) بیرون کشید و پیش چشم مردم قرار داد. یکی از خصلت های یک انسان باهوش این است که نه تنها حرف های روشن و مبهم و اشارات و کنایه ها و استعارات را درک می کند، که حتی صدای اندیشه و پیام سکوت پدیده ها را نیز می شنود. خصلت و ذکاوت یک استاد زبان نیز باید طوری باشد که صدای ساکت معانی کلمات را بشنود. کتاب های نوام چامسکی را، کسی که انقلابی در زبان شناسی به وجود آورد، حتماً خوانده اند. انقلاب یعنی تغییر بنیادی! او می گفت: «عامل پیوند میان زبان و اندیشه معنی است.» به این حساب کسی که معانی آشکار و پنهان کلمات را نداند، نمی تواند از زبان چیزی به درستی بفهمد و

نمی تواند به درستی ببیند! این مرد دانشمند به آنچه سقراط و افلاطون و ارسطو و... در مورد زبان گفته بودند، اکتفاء نکرد. شناخت از زبان را دگرگون ساخت؛ کسی هم نگفت که نه جانم افلاطون و ارسطو و فلان و فلان این گونه گفته بودند؛ سخن قدامت این نیست! بهتر است شما هم آقای هاشمیان چشم باز کنید و ببینید که جهان ما چقدر تغییر کرده است. ببینید که منظره و مدل جهان ما، به قول احسان طبری، چقدر دگرگون شده است. طبری در این مورد سخنی دیگری هم دارد: «زبان و پیدایش و تکامل آن با سیر تکاملی شعور انسانی پیوند ناگسستنی دارد.» بلی، هر تغییری از ذهن (مغز) انسان بر می خیزد و بعد از تأثیر گذاری هائی دو باره به ذهن انسان بر می گردد و مایه های زبانی انسان را توأم با آگاهی وی افزون می سازد، که بخواهی نخواهی شامل ساختار و معانی و مفاهیم نیز می گردد. زیرا زبان و ذهن و محیط بیرون از آن هم از یک دیگر تأثیر می پذیرند و هم بر یک دیگر تأثیر می گذارند و تکامل یکی بدون دیگری ممکن نیست. یکی از بحث های چامسکی در باره رشد زبان است. رشد زبان بدون دگرگونی در معانی الفاظ، اشارات و نمود ها و اثرات کار و تولید، و دگرگونی در محیط، همچنین در بالندگی معنی و معنی شناسی و غنای آن قابل تصور نیست. زمان ما زمان مرحوم نگهت ها نیست، آقای هاشمیان؛ که در زبان شناسی و ادبیات تنها روی تعریف، آرایش و جایگاه کلمه در جمله بحث شود؛ یا از اشتقاق و صیغه های کلمات گفت و گو به میان آید. کلمه گاه را به تنهائی و در هیئت خودش ده ها معنی شناس، استاد زبان و لغت شناس و ادیب در عصر ما اسم می خوانند، ولی شما و آن رفیق تان آن را قبول نمی کنید.

بحث من بر سر جایگاه و لشکرگاه و دانشگاه و اسم و مرکب بودن آن ها نبود. من هم می دانم که کلمه مرکب دانشگاه را از نظر دستور زبان اسم، به طور مشخص تر اسم مکان می خوانند. بحث من بر سر معنی کلمه گاه بود! این را هم می دانم که این کلمه از جمله پساوند هاست، اغلب پساوند ها دارای معنی دیگری هم هستند. ماهوش (مهوش) را در نظر بگیرید که از دو کلمه، یک اسم و یک صفت، ساخته شده است. وش که پساوند است، دارای معنی دیگری هم است که عبارت می باشد از: مثل، مانند، خوب، خوش، زیبا و... یا سیاه گوش. گوش در این جا نقش پساوند را داراست، اما جایگاه اولی و اصلی آن در دستور زبان میان گروه اسم ها می باشد. گاه هم، مانند "وش" در مهوش و "دار" در "سردار" و "مند" در "درمند" است که به تنهائی دارای معنی مستقل می باشد. در برخی موارد حتی پساوند های دو حرفی نیز دارای معنی مستقل هستند، مانند "تک" در تیزتک: تندرو سریع و چابک و... (صفت). گاه از جمله پساوند های بی معنی نیست. این کلمه با وجود پساوند بودن دارای معانی مستقلی نیز است؛ مثل وقت و زمان و جا و مکان و...؛ و چون وقت و زمان و مکان اسم هستند، گاه هم می تواند اسم باشد!

۱۲- من بارها پای صحبت های عالمانه مرحوم الهام نشسته ام. در نزدیکی های هم زندگی می کردیم. از دانش و اطلاعات وسیع ایشان در عرصه زبان زیاد بهره برده ام. آدم مهربان، حلیم و پُری بودند. من در مورد ایشان از روی یک یا دو جمله ای که در ارتباط بحث ما چیز زیادی بیان نمی کند، صحبت و قضاوت نمی کنم. می دانم که او زیاد می دانست، ولی در جمله ای که شما از ایشان نقل کرده اید من چیزی نمی بینم که قابل کمک به بحث ما باشد. نمی دانم شما با نقل جمله ای از مرحوم محمد رحیم الهام چه مطلب مشخصی را می خواهید تصریح کنید؟ «اسم جوه، اقسام، حالت ها و جنبه های گوناگون دارد؛ مثل جنبه های عام و خاص و مفرد و جمع، و پساوند و پیشاوند می پذیرد...»، خوب؛ آیا این تعریف مشکل مشخص ما را حل می کند؟ فکر می کنم آقای هاشمیان فراموش کرده اند که طرف صحبت شان دیگر کودکان صنوف چهار و پنج و شش نیستند که تازه به یاد گرفتن جوه اسم و دیگر کلمه ها شروع نموده باشند. یا هدف شان از آوردن نام این شخصیت محترم این است که خود را در سایه بزرگ ایشان قرار دهند و

بزرگ نمائی کنند. این کار شدنی نیست، آقای هاشمیان! خیز بلندی زده اید، متوجه باشید که باز هم به روی نخورید! زبان و عقل و بینش هر انسانی معرف سطح دانش و **حاصل تحصیلات** اوست. الهام، الهام بود و الهام می داد، و شما، شما هستید! یکی پیرو و دوست دار علم و آزادگی و متواضع و عمیق؛ و دیگری سطحی، پر ادعا، پرافاده، پیرو تفکر طالبانی و ترویج دهنده جهل!!

شکی نیست که مرحوم نگهت نیز یکی از اساتید خوب زبان و ادبیات کشور ما بودند، منتها آنچه را که شما به نام او می گوئید، اگر از او هم باشد، دارای سؤال و نقد است. به هر رو، مرحوم الهام در باره این گفته مرحوم نگهت که وجه مشخصه اسم فاعل بودن آنست، در نقلی که شما از او نموده اید، هیچ اشاره ای نکرده است. مناظره من با شما آقای هاشمیان بر سر "وجه مشخصه" و "فاعل" بودن اسم است. وقتی مرحوم الهام در این باره مشخصاً چیزی نگفته اند، دلیل نقل قول از ایشان بیهودگی محض و آشفته ساختن بحث است نه کار دیگری!!

۱۳- شما می فرمائید که من تعریفی را که آقای نگهت از اسم نموده اند به درستی نفهمیده ام. قبول! شما بگوئید که آیا واقعاً وجه مشخصه یک اسم تنها فاعل بودن آن است؟ من به زعم شما دستور زبان نمی دانم، زبان شناس هم نیستم، اینهم قبول، برای دهمین بار، شما که دستور زبان می دانید و ده سال تدریس زبان در پوهنتون کابل نموده و زبانشناسی را هم خوانده و در ده ها سیمینار و جلسه هم پیرامون مطالب مختلف صحبت نموده اید، بفرمائید که در «شعر» ناگفته ها، که شاعر سروده...» موقف "شعر" از نظر دستور زبان چه است. شما هم می دانید که کلمه شعر در این جا اسم است. آیا وجه مشخصه آن فاعل بودن آن است؟ چرا شما روی نکات مانند این تأمل و تمرکز نمی کنید و جوابی، مثلاً، همین یک نکته را نمی دهید. چرا به جای یک جمله کوتاه، یک توضیح مختصر، بار بار می نویسید که آقای سدید زبان نمی داند. من زبان نمی دانم. از روی نادانی سخنی را نقد کرده ام. شما که می دانید، بفرمائید و بگوئید که علت اسم نامیدن کلمه "شعر" که در بالا به کار رفته چیست؟ و بگوئید که وجه مشخصه فاعل بودن "کابل" در جمله "کابل شهر بزرگی ست"، چه است؟ و چرا مرحوم نگهت در این باره چیزی نگفته اند؟ و چرا شما تعریف شان را تکمیل نکرده اید؟ آقای هاشمیان، دنیا دنیای دزد گفتن و بر بستن نیست! برای برحق بودن باید سند و دلیلی ارائه کنید!!

۱۴- می فرمائید: "... قرار گرفتن چنین موقف های (اسم) در جمله، از جمله الفبای دستور زبان است..." مصیبت هم در همین جاست که یک استاد زبان و ادبیات مطلبی را که در جمله الفبای دستور زبان به حساب می رود، نتواند به درستی و بدون تعقید و غموض تعریف کند، آنهم در کتاب دستور زبان یا مبحثی در ارتباط زبان و دستور آن. اگر در یک مقاله کوتاه که به قلم یک انسان ناوارد به عجله نوشته شده باشد، چنین اشتباهی صورت بگیرد، نباید زیاد جدی و مهم گرفته شود، اما در کتابی که برای آموزش هزاران انسان تهیه شده است، کتابی که باید تصحیح هم شده باشد، و منتهای کوشش و دقت به خرج داده شده باشد که غلطی یا اشتباهی در آن موجود نباشد، چون مهم ترین کار در زندگی نویسنده یا مؤلف کتاب است، چنین امری فکر نکنم زیاد قابل اغماض باشد! مصیبت بالاتر از این مصیبت هم این است که یک استاد دیگر که خود را استاد استادان می خواند بدون توضیح مکمل در باره آن اشتباه یا اقدام به تصحیح آن، آن را نه تنها تأیید کند، که به مثابه یک سند معتبر و قابل رفرنس به رخ دیگران هم بکشد.

۱۵- در برابر این سخن شما: «دیگر اینکه فقره "قرار گرفته میتواند" معنی قطعیت و انحصاری را ندارد، یعنی نگهت نگفته که اسم در جمله تنها و فقط به حیث فاعل قرار می گیرد...»، باید به عرض حضور برسانم که سخن یک استاد باید روشن و شفاف و جامع باشد. سخن ایشان طوری که قبلاً هم یاد کرده ام، در اصل و اساس نادرست نیست، بلکه ناقص و معیوب است. گویاتر و رساتر این بود که می فرمودند: یکی از مشخصه های اسم فاعل بودن آن است؛ زیرا

مشخصه دیگر آن؛ ضمیر را یاد کرده اند، درموقف مفعول قرار گرفتن یک پدیده؛ همین طور دلالت کردن به چیزی دیگر است، مانند: «پاریس پایتخت فرانسه است». در این جمله پاریس به یک شهر دلالت می کند. بناءً پاریس بدون این که فاعل و کاری از آن سر بزند اسم شناخته می شود.

اشتباه دوم شان این است که مفاهیم را مشخص نفرموده اند. می دانیم که مقوله مفاهیم در تعریف مرحوم نگهت به اصطلاح فلسفی دربرگیرنده تمام پدیده هاست، چه مجرد، موجودی که دارای خصوصیت و جسم غیر مادی است و چه جسمی که مادی باشد. بناءً وقتی آقای نگهت در تعریف خویش از انسان و حیوان و سنگ و چوب یاد می کند، نیازی ندارد که مقوله مفاهیم را در آن تعریف به کار ببرند، چرا که همه آن چیز هائی که یاد شده اند - انسان و حیوان و اشیاء - جزء مفاهیم هستند؛ مگر این که مفاهیم را مشخص می ساختند. به تعریفی که دکتر محمد جواد شریعت از اسم نموده است، توجه کنید: «اسم نام انسان یا حیوان یا نبات یا جماد یا کار یا یکی از پدیده های طبیعی یا مفهومیهای مجرد است...» توجه می کنید که آقای شریعت بعد از نوشتن مفهوم ها، کلمه "مجرد" را، برای جلوگیری از سؤ تفاهم با مفهوم های غیر مجرد، به کار برده است و با این کار خویش راه هر گونه بحث را در مورد این که سنگ و چوب و انسان و حیوان هم مفهوم هستند، بسته می نمایند؛ چرا که تفاوت بین دو شکل مفهوم را با آوردن کلمه "مجرد" معین نموده است.

بیشتر یاد نمودم که دنیا در تحول است و توأم با این تحول باید زبان هم رشد کند و تکامل یابد، و معنی ها و تعریف ها را باید از سر و نو به نو مرور و اصلاح کرد و نوشت؛ اگر به اصلاح لزومی دیده شد! هیچ انسانی را ندیده باشید که از روز تولد تا روز مرگ یک پیراهن را به تن داشته باشد. امکان ندارد، زیرا از یک طرف کودک برای همیشه کودک باقی نمی ماند و بزرگ می شود و از جانب دیگر پیراهن فرسوده و کهنه می شود. افلاطون در زمان خود افلاطون بود، ولی امروز هر نو جوانی برای خودش افلاطونی ست. فکر می کنم بالاخره زمان آن رسیده است که تقلید را به گوشه ای بگذاریم و از خود هم چیزی بگوئیم و خلق کنیم!

۱۶- چرا؛ آیا آقای سدید قادر به ساختن یک جمله از دماغ خود نیست؟ شما که نوشته می کنید «من قبول دارم آقای سدید یک نویسنده است.» آیا نویسنده ای را دیده باشید که قادر به ساختن یک جمله از دماغ خود نباشد؟ این دیگر چه تافته ای است که شما بافته اید، آقای هاشمیان!؟

۱۷- شما قول مرحوم معین را که معنی گاه را وقت و زمان و عصر و دوره می نویسد، قبول نداشته نوشته می کنید: «به دانش و بینش محمد معین تعجب کردم که "خوردنگاه" موضع یا محل خوردن را و هم "رزمگاه"، موضع یا محل جنگ را، که هر دو به طور قطع اسم مکان می باشد، و (گاه) هم [که] در هر دو مثال پسوند است، آن را پسوند زمان خوانده است.»

اول، باید بدانید که دنیای اهل علم و دانش دنیای ست که هیچ چیزی در آن مطلق و جهان شمول نیست، هیچ موردی را نمی توان در آن به قاطعیت رد و قبول کرد، چنان که شما می نویسید «به طور قطع اسم مکان است». شنیدن چنین حرفی از کسی خود را استاد و داکتر می خواند، بسیار عجیب می نماید! دوم، منظور مرحوم معین از گاه در خوردن گاه و... تنها پساوند یا اسم مکان بودن آن نیست، آقای هاشمیان، بلکه وقت و عصر و زمان و دوران است! خوردن گاه، یعنی: وقت یا زمان خوردن! توضیح بیشتر در این مورد را در فقرة ۱۸ بخوانید!

سؤال دیگر این است که چرا با الحاق گاه به نام پساوند به مصدر خوردن می توان اسم مکان ساخت، ولی با افزودن گاه به عنوان پساوند با فعل خوردن نمی توان اسم زمان ساخت؟ یا اصلاً چرا می توان با ترکیب گاه با یک اسم، اسم

مکان داشت، ولی با الحاق یا ترکیب گاه با اسم دیگری، مانند سحر و شام و صبح یا... نمی توان اسم زمان داشت؟ آیا کدام قاعده ای در این زمینه وجود دارد؟ کدام قاعده ای؟؟ نظامی می گوید: «یکی روز فرخنده از صبحگاه - ز فرزندانگن بزمی آراست شاه». صبح در لنگه اول بیت از نظر دستور اسم است. چرا پا با گاه - پای + گاه - بعد از ترکیب با هم اسم مکان خوانده می شوند، ولی ترکیب صبح، یعنی اول روز، که هم اسم است، با گاه به عنوان اسم زمان پذیرفته نمی شود؟ حرف قرآن است که در یک جا با ملحق کردند گاه با اسم باید اسم مکان داشته باشیم و در جای دیگر نه!؟

۱۸- شما با آوردن مثالی از نوشته من می نویسید، آنهم به رنگ سرخ و خط درشت، که گاه به معنی وقت و عصر و... غلط است. خوب، به گفته شما سخن من غلط است، ولی در برابر این بیت منوچهری که می گوید: «آب انگور خزان را خوردن گاه است - که کس امسال نکرده است مر او را طلبی» چه دارید که گوئید؟ معنی گاه در این بیت چه است؟ آیا گاه در این جا به مثابه پساوند به کار رفته است؟ گاه در این جا پساوند نیست، آقای هاشمیان! گاه در این جا جایگاه مستقل خود را دارد؛ که مربوط به گروه اسم هاست. کسانی که می گویند گاه وقت و زمان و... معنی می دهد، غلط نکرده اند. کسی که غلط کرده است شما هستید!

داراب زردشتی هم در بیت بسیار زیبایی زیر گاه را در هیئت اسم، و به معنی وقت یا زمان آورده است:  
"پگه خیز باشید هر سال و ماه - که گاه سعادت بود صبحگاه"

در هر دو بیت (بیت منوچهری و بیت داراب زردشتی) گاه به معنی وقت به کار رفته است. خوب، به اساس فرمایش شما آقای هاشمیان برای یک لحظه می پذیرم که من اشتباه کرده ام. آیا به قول این دو شاعر و به قول ابوعلی بلعمی مترجم، تاریخ نگار و شاعر دوران سامانیان، شاعری از بخارا، نه از ایران، هم باور ن-داری-د؟ بلعمی می گوید، نقل از فرهنگ دهخدا: «و از خلق نخست که را آفرید از گاه آدم تا این زمانه» معنی گاه در این عبارت بلعمی چه می باشد؟ و موقف آن از لحاظ دستور زبان چیست، آقای هاشمیان؟ از گاه آدم، یعنی از زمان آدم!! چند بیت دیگر که گاه در آن ها به معنی وقت یا زمان و عصر و دوره به کار رفته است، خدمت کسی که قسم خورده است به هیچ حرفی، حتی حرفی حسابی و درست تن ندهد، نقل می گردد:

فردوسی:

چنین تا بگاه سکندر رسید - ز شاهان هر آنکس که آن تخت بدید.

فرخی سیستانی:

هر شاعری بگاه امیری بزرگ شد - نشگفت اگر بزرگ شدم من بگاه تو.  
کسایی:

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد - که گاه مردم از او شاد و گه ناشاد.

(توجه کنید به معنی واحد گاه و گه در بیت بالا که شما، آقای هاشمیان معنی آن ها را یکی نمی دانید. گه بیشتر در زبان شعر برای توزین و زیبایی کلام و شعر به کار می رود، ولی دارای عین معنی است که گاه دارد.)  
و ده ها بیت و قول در ده ها شعر و نوشته های دیگر بزرگان ادب دری/ فارسی.  
نمی دانم آقای هاشمیان به استناد کدام سند و مدرک گاه را هم معنی با وقت و زمان و... نمی دانند و می نویسند که آن چه مرحوم معین و مرحوم دهخدا می گویند غلط است!؟

به این برش از نوروز نامه، نقل از فرهنگ دهخدا نیز توجه کنید: «آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا بروزگار یزجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود...»

خیر آقای هاشمیان، آن دو بزرگوار اشتباه نکرده اند، اشتباه از شماست که از فرهنگ و ادب و زبان خویش بی خبر هستید، باوجود استادی در زبان و ادبیات و باوجود ده سال تدریس. اگر چنین نباشد، پس حتماً تعصب بیش از حد سبب شده است که شما حتی حقایق مبرهن شامل در زبان خویش را نیز انکار کنید. خدا داند شاگردان شما در چه سطح خواهند بود، وقتی دانش و اطلاع استادشان از زبان و ادب و فرهنگشان این قدر باشد!!

۱۹- سخنی چند در مورد رابطه فلسفه و زبان:

آقای هاشمیان در هر دو نوشته خویش چندین بار مقوله فلسفه را به کار برده و چنین وانموده اند که زبان شناسی با فلسفه سر و کار ندارد. این سخن ایشان درست نیست، زیرا رابطه زبان با جامعه و انسان و طبیعت و جهان هستی نمی تواند بدون فلسفه و تفکر فلسفی به وجود آید.

در رابط با زبان ما انسان ها، نه تنها ما فلسفه زبان "philosophy of language" داریم، که زبان شناسی فلسفی "philosophical linguistics" نیز داریم، که اولی به مطالعه و تحلیل زبان از طریق روش های عقلی می پردازد و **زبان را موضوع فلسفی می داند** و کار دومی بررسی نقش زبان در درک مطالب و مسائل فلسفی و وضعیت فلسفی مشاهدات و نظریه ها و شیوه های کاربرد زبانی می باشد. علاوه بر این که "اشارات فلسفی" و "دستور زبان فلسفی" و... داریم!

من زمانی کتابی از ویتگنشتاین را خوانده بودم. این کتاب را دوستی برای خواندن برد، ولی پس نیاورد. امیدوارم این دوست این نوشته را بخواند و یادشان بیاید که آن کتاب را به امانت برده بودند و... ویتگنشتاین بحث های تازه ای در مورد زبان و فلسفه دارد، از جمله پرداختن به موضوع زبان از دید فلسفی و کوشش برای توضیح این نکته که با زبان چه چیز هائی را می توان بیان کرد. منظور او تنها بیان ساده و مسائل عادی و روزمرگی زبان نیست، بلکه مسائل فلسفی است!

او در جایی گفته بود که مسأله اصلی زبان نسبت بین زبان و جهان است (نقل به معنی). با چنین دیدی چگونه می توان زبان را از فلسفه جدا کرد. آیا ممکن است جهان را بدون کمک تفکرات فلسفه شناخت و فلسفه و جهان و شناخت را بدون زبان و اندیشه و منطق تشریح نمود؟ من خواندن این کتاب را که "پژوهش های فلسفی" نامیده می شود، به شما توصیه می کنم تا خود ببینید که فلسفه بی رابطه با زبان و اندیشه و منطق نیست، آقای هاشمیان!

این اندیشه ورز معروف کتابش را به تحیل معانی کلمات "پنج" و "سیب" و "سرخ" آغاز می کند. بلی، پنج و سیب و سرخ، به اضافه صد ها کلمه دیگر، از جمله کلام، معنی، منطق، فاعل، حالت های آگاهی، فهم، مفهوم، مبانی ریاضی و...

نمی دانم شما، آقای هاشمیان به معنی مقوله مفاهیم در تعریفی که از مرحوم نگهت نموده اید، تعمق کرده اید یا خیر؟ این کلمه در معنی لفظی و لغوی آن همان فهمیدن یا درک کردن معنی یک امر یا یک عمل و یا یک سخن را می رساند، که من در نوشته قبلی خویش آن را توضیح نمودم و مثال های هم ارائه شده بود، ولی در معنی یا در اصطلاح فلسفی، منظور از مفاهیم تمام پدیده ها هستند، به شمول آن پدیده های اعتباری که مجرد نامیده می شوند؛ مانند روح و روان و جان و عقل و شعور و...

خلاصه کلام، وقتی یک استاد از مفاهیم صحبت می کند، خصوصاً در جائی که از اشیاء و نبات و انسان و حیوان اسم برده باشد، چون همه این ها شامل مفاهیم هستند، باید بین مفاهیم مجرد و مفاهیم غیر مجرد، مانند آقای دکتر شریعت فرقی قائل شوند و آن را مشخص کنند. هنر یک استاد در همین است؛ و الا هر حمالی هم می تواند حرفی بزند!!

۲۰- تجزیه و تحلیل شما از جمله "میر محمد شریف، ملای مسجد..."، جمله ای که هیچ اشتباهی در آن نیافته اید، از **جمله الفبای دستور زبان است**، که یک استاد هیچ وقت، آن هم وقتی آن جمله از هر نظر درست باشد، نباید با آن خود را مصروف سازد و وقت گران بهای خود را ضایع کند!

۲۱- امیدوارم این آخرین مناظره من با آقای هاشمیان باشد!

پایان

